

نظریه پردازی در حوزه مطالعات جامعه‌شناسی

دکتر محمدرحیم عیوضی*

چکیده

مقولات اجتماعی اساساً پیچیده و متنوع هستند و از این رو تأملات در این خصوص همواره عرصه نظریه پردازی با محوریت مسئله اجتماعی را موضوع بحث برانگیزی قرار داده است. آنچه لازم است در ورود به چنین مباحثی مورد توجه جدی قرار گیرد، چگونگی ورود به عرصه مطالعات جامعه‌شناسی با تأکید بر تنوع دیدگاه‌های متفکران این عرصه است. باید اذعان داشت امروزه متغیرهای مختلفی در فرایند تحلیل مسائل اجتماعی میل به نظریه پردازی دارند و صرفاً اتکا به برخی نظریه‌های کلاسیک برای درک مسائل پیچیده و بغرنج اجتماعی کارساز نیست. از سویی ترویج و توسعه نظریه پردازی در حل مسائل اجتماعی، نیازها و پرسش‌های جدیدی را فراروی جامعه‌شناسی قرار داده که فراتر از ظرفیت‌های این رشته بوده و بنابراین موجودیت و کارآمدی آن را به چالش کشیده‌اند. طبیعی است که نمی‌توان بر اساس آنچه تاکنون به رشد و بالندگی جامعه‌شناسی و حوزه‌های منتسب به آن از جمله جامعه‌شناسی سیاسی، و ایجاد چارچوب‌های فعلی در شعب جامعه‌شناسی خرد و جامعه‌شناسی کلان انجامیده است، تکیه نمود. امروزه فیلسوفان علوم اجتماعی در مرز میان تحقیق تجربی و تحلیل فلسفی قرار دارند و دو هدف عمده را دنبال می‌کنند. یکی عمیق‌تر کردن درک فلسفی ما از جامعه‌شناسی به دلیل تئوری پردازی در این علم و دیگری فراهم آوردن پایه‌ای برای پیشرفت در علوم مذکور با فراهم آوردن اندیشه‌های اصلی تئوریک و تحلیل دقیق آنها. در ضمن با مروری بر نظریات کلاسیک جامعه‌شناسی سعی شده است جایگاه نظریه پردازی در جامعه‌شناسی به‌عنوان مجموعه کوشش‌های پیشینی که در بردارنده فعالیت‌های نظری در خصوص نحوه رابطه میان متغیرهای نوین اجتماعی متأثر از مسائل اجتماعی است، بررسی شود.

واژگان کلیدی

جامعه‌شناسی کلاسیک، نظریه پردازی، مسائل اجتماعی، منطق کلاسیک، نظم اجتماعی

Email: eivazi50670@yahoo.com

* عضو هیئت علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی

تاریخ پذیرش: ۸۸/۱۲/۱۲

تاریخ ارسال: ۸۸/۰۹/۱۴

فصلنامه راهبرد / سال نوزدهم / شماره ۵۵ / تابستان ۱۳۸۹ / صص ۲۶۰-۲۴۳

مقدمه

جهانی‌شدن الگوی هویتی در جهان و توسعه زیست جمعی و فرایندهای نوین اجتماعی ناشی از آن، بستر رشد و مطالعه جامعه‌شناسی را دچار تحولات اساسی نمود. آشکار شدن تدریجی ابعاد پدیده‌های اجتماعی و پیچیدگی نظم و تغییر اجتماع در شرایط متفاوت از سوی نظریه‌پردازان مختلف سبب گردید تا رشته جامعه‌شناسی، موضوعات و قلمروهای متفاوتی را برای بررسی و تحلیل برگزیند. اختلاف رویکردها در تعیین و تشخیص مسائل و همچنین متغیرگزینی، موجبات تنوع نظریه را در این رشته به وجود آورد که هرچند متأثر از نگاه سیاه و سفیدی به مسائل اجتماعی، نوعی مطلق‌انگاری در تشخیص حاصل آمده از سوی جامعه‌شناسان وجود داشته است، اما به تدریج با تقویت ادله منتقدین نظریات مختلف به لحاظ افزایش سطح مباحثات نظری و تحولات و حوادث جوامع که سابقاً تجربه نشده بودند-گرایش نظریات به یکدیگر، جایگزین تقابل آنها نسبت به یکدیگر شد. با تجربه نقایص جامعه‌شناسی کلان^۱ و جامعه‌شناسی خرد^۲، رفته‌رفته زمینه

توجه به رویکردی متعادل فراهم آمد و به عنوان مثال نظریه برد متوسط^۳ رابرت کی مرتون با استقبال فراوان روبه‌رو شد. مرتون با بهره‌گیری از این کلام موجز آلفرد نورث وایتهد (۱۹۴۸ - ۱۸۶۱)، «علمی که پایه‌هایش را فراموش کند، از دست رفته است.» (کرودرز، ۱۹۸۷، ص ۵۱)، نظریه خود را ارائه کرد.

آیزنشتات و هله^۴ در کنگره جامعه‌شناسی در اوت ۱۹۸۳ اعلام کردند شکاف و تفاوت روش‌شناختی میان مکاتب و به طور مشخص، تقابل میان نظریه خرد و کلان متعلق به گذشته است (آیزنشتات و هله، ۱۹۸۵، ص ۳). با وجود این، شکل هفتم پویایی‌های اجتماعی همچنان وجود دارد و پیچیدگی پدیده‌های اجتماعی، انسجام نظریات جامعه‌شناختی را بر هم می‌زند، به بیان آنتونی گیدنز یک معمای نظری اساسی در جامعه‌شناسی این است که ما باید چگونه میان ساخت اجتماعی^۵ و کنش انسان^۶ رابطه برقرار کنیم. آیا ما سازنده جامعه هستیم؟ یا توسط جامعه ساخته شده‌ایم؟ انتخاب بین این گزینه‌ها آنچنان که در ظاهر ممکن است دشوار به نظر برسد، مشکل نیست و مسئله

3. Middle-Rang theory

4. Helle

5. Social Structure

6. Human action

1. Macrosociology

2. Microsociology

پویایی علم جامعه‌شناسی و نظریه‌پردازی تبیین گردد. سؤال این است که امروزه با توجه به تغییرات بنیادی سیاسی-اجتماعی و چالش‌های موجود اجتماعی، درحوزه مطالعات جامعه‌شناسی، نظریه‌پردازی به چه میزان در بین جامعه‌شناسان توسعه یافته و چگونه می‌توان به تشریح مصادیقی از این تلاش‌های علمی پرداخت؟

۱- نظریه‌های کلاسیک و تحولات فرا روی جامعه‌شناسی

نفوذ نگرش‌های ملهم از علوم طبیعی در جامعه‌شناسی و باور به قدرت تحلیلی کمی‌نگری در مسائل جامعه‌شناختی، سبب رشد روند تجزیه این رشته گردید. تخصصی شدن به یک معنا، دورافتادگی جامعه‌شناسی از محور مسائل آن را به دنبال آورد؛ یعنی بیگانگی با چیزی به نام "جامعه" که قرار بود شناخته شود. پیامدهای این وضع، انتقاداتی را موجب گردید که حاصل آن، پیشنهاد برای بازخوانی نظریات کلاسیک بود. به عبارت دیگر، بازگشت به سرچشمه‌هایی که انحرافات و دورافتادگی‌ها با غفلت از برخی ویژگی‌های اساسی آنها، مانند مواردی چون در نظر داشتن توأمان جزء و کل، توجه به تاریخ^(۱) و... به وجود آمده است. به این ترتیب مسئله اصلی عبارت است از توانبخشی به

واقعی این است که رابطه میان دو جنبه زندگی اجتماعی چگونه است. دومین معما این است که آیا جوامع باید هماهنگ و منظم تصویر شوند؟ یا اینکه در حال ستیز دائمی دیده شوند؟ این دو دیدگاه نیز به طور کامل با یکدیگر متضاد نیستند و ما نیاز داریم که نشان دهیم چگونه وفاق و تضاد با یکدیگر رابطه‌ای متقابل دارند (گیدنز، ۱۹۹۳، ص ۷۳۰).

بنابراین پرسش از استمرار وضع موجود به صورت طرح توأمان چگونگی نظم اجتماعی و تغییر اجتماعی، اذهان جامعه‌شناسان را به چالش کشیده و بار دیگر امکان‌پذیری وجود و دوام "جامعه" ذهن‌ها را متوجه خود کرده است. به نظر می‌رسد فراتر از راه حل‌هایی که جامعه‌شناسان با ارایه آنها سعی در برون‌رفت از این بن‌بست دارند، تجدید نظر در مفاهیم کلیدی نظیر ساختار و کارگزار و بازنگری در چارچوب‌های تحلیلی، می‌تواند راهگشا باشد.

در این مقاله، ضمن مروری بر دوام و پویایی جامعه‌شناسی، تلاش می‌شود در عرصه نظریه‌پردازی، تفکر و منطق فازی^۷ به عنوان چارچوبی نوین در جامعه‌شناسی، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد، و نسبت بین

7. Fuzzy logic

جامعه‌شناسی از طریق گسترانیدن افق ادراکی و منظری که برای تحلیل بر می‌گزینند؛ به نحوی که فراتر از دوگانگی‌هایی چون نظم/ تغییر، فرد/ جامعه و کنش/ ساختار اندیشه و تحلیل نماید. این تقابل‌ها در نزد جامعه‌شناسان کلاسیک درهم‌تنیده بودند و نوعی اتصال دائمی و لاینفک میان آنها قابل مشاهده و مهم بوده است. لیکن به تدریج با ساده‌سازی و پیچیدگی‌های مذکور به تقابل و تضاد بدل گردید.

به عبارت دیگر "درهم‌تنیدگی" دوگانه‌های یاد شده، مورد غفلت قرار گرفت. از این رو، لیویس آ. کوزر^۸ فراموشی جامعه‌شناسی کلاسیک را زیانبار دانسته و بر این نظر است که احتمالاً نوعی التقاط‌گرایی منظم و استفاده از انواع نظریه‌های با برد متوسط^(۹) می‌تواند استراتژی پرباری در آینده نزدیک پیش روی ما قرار دهد (کوزر، ۱۳۷۳، ص ۲۲۷).

منظور از نظریه برد متوسط همان گونه که از عنوان آن پیداست، انتخاب سطحی از تحلیل است که از مرحله واقعیت‌های تجربی پراکنده، فراتر رویم، در عین حال از افتادن در بحث‌های نظری ماجراجویانه که به طور

کامل از واقعیت‌ها بریده است نیز برحذر باشیم (لازارسفلد، ۱۳۷۰، ص ۶۸).

و این در حالی است که نظریه فرآورده تفکر و دغدغه انسان در خصوص شناخت منطقی وقایع و تحولاتی است که زندگی وی و هموعانش را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

به نظر یان کرایب، اگر در خصوص چندبعدی بودن زندگی اندیشه کنید، خواهید فهمید که چگونه نظریه‌های متفاوت می‌توانند با یکدیگر مربوط شوند (کرایب، ۱۳۸۲، ص ۳).

پاسخگویی به این مسئله پیش از هر چیز متوجه درک ما از قابلیت و امکانات کنش انسانی در مقام کارگزار اجتماعی^۹ از یک سو و ضرورت‌ها و اجبارهای پیشینی از پیش شکل گرفته^{۱۰} و باز تولید شونده به عنوان ساختارهای اجتماعی از سوی دیگر می‌باشد.

نکته مهم آن است که ماهیت واقعیت‌های اجتماعی^{۱۱} اجازه صرف‌نظر از هیچ یک را نمی‌دهند. به عنوان مثال می‌توان به اتنو متدولوژیست‌ها اشاره کرد که مناسب‌تر دیده‌اند منکر وجود نظم اجتماعی شده و یا آن را بی اعتبار بدانند. هرچند که

9. Social agency
10. Preconstituted
11. Social facts

8- Lewis A. Coser

همچنین در تز سوم، فوئر باخ یادآور شده است: دکترین ماتریالیست با تمرکز بر تغییر شرایط و تربیت، فراموش می‌کند که شرایط توسط انسان تغییر می‌کند و تربیت شونده باید خودش تربیت شده باشد. بنابراین این دکترین، جامعه را به دو بخش تقسیم می‌کند که یکی از آن دو بخش در جامعه برتر است. انطباق تغییر شرایط و تغییر فعالیت انسان یا خودتغییری^{۱۲} فقط می‌تواند همچون عمل انقلابی، به‌طور عقلانی فهمیده و درک شود (باتامور و رابل، ۱۹۷۱، صص ۸۳-۸۲).

امیل دورکیم (۱۹۱۷ - ۱۸۵۸) هم بدین گونه به ظرافت موجود تأکید می‌کند: وقتی می‌گوییم عقاید و اعمال اجتماعی از بیرون در ما نفوذ می‌کند، نتیجه این نمی‌شود که ما آنها را با دست بسته می‌پذیریم و در آنها تغییر نمی‌دهیم. ما با تأمل و تفکر درباره نهادهای جمعی و جذب و از آن خود کردن آنها به آنها صورت فردی می‌دهیم و کم‌وبیش مهر خود را بر آنها می‌زنیم. به همین نحو وقتی هر یک از ما درباره عالم محسوس می‌اندیشد، آن را به شیوه خود به رنگی درمی‌آورد. همچنین اشخاص مختلف به طرق مختلف با محیط

موضوع مطالعات آنان تقریباً همیشه جنبه‌ای از فعالیت است که از نظر اجتماعی سازمان یافته است. در واقع آنان نمی‌پذیرند که در سطح جامعه‌شناختی لزوماً نظم وجود دارد و یا منکر نوعی نظام محدود کننده ناشی از فرهنگ همچون چشم‌اندازهای ارزشی مشترک یا کنش‌های ثابت متنی (زمینه‌ای) هستند؛ اما حتی این موضوع نیز در نهایت به مشکل ساختار اجتماعی منجر می‌شود و تاکنون اتنومتدولوژیست‌ها نتوانسته‌اند توصیف متقاعدکننده‌ای در مورد ساختار ارائه دهند (اسکیدمور، ۱۳۷۲، صص ۳۰۵-۳۰۴).

مرور برخی از نظرات جامعه‌شناسان کلاسیک در این زمینه، به نحو ملموس‌تری چالش و درگیری و برخورد آنها را نشان می‌دهد. در ابتدا به نظر کارل مارکس (۱۸۸۳ - ۱۸۱۸) اشاره می‌کنیم که گفته بود آدمیان هستند که تاریخ خود را می‌سازند، ولی نه آن گونه که دلشان می‌خواهد یا در شرایطی که خود انتخاب کرده باشند، بلکه در شرایط داده شده‌ای که میراث گذشته است و خود آنان به طور مستقیم با آن درگیرند (مارکس، ۱۳۷۹، ص ۱۱).

واحد سازگار می‌شوند. به همین جهت است که هر یک از ما تا حدودی اخلاق خود، دین خود و فن خود را می‌سازد. هیچ فلسفه دنباله‌رویی نیست که یک سلسله از ریزه‌کاری‌های فردی را شامل نشود، اما در هر صورت میدان این اختلافات مجاز محدود است. این تغییرات در حوزه‌های پدیده‌های دینی و اخلاقی که اختلاف و تنوع در آن به سهولت صورت جرم به خود می‌گیرد، هیچ یا بسیار ضعیف است و حال آنکه در حیات اقتصادی این میدان وسیع‌تر است، اما در این زمینه نیز دیر یا زود به حدی برمی‌خوریم که عبور از آن میسر نیست (دورکیم، ۱۳۷۳، ص ۲۲).

ماکس وبر (۱۹۲۰ - ۱۸۶۴) دیگر جامعه‌شناس کلاسیک که نظریه‌های جامعه‌شناختی وی در قلمروی علم سیاست مشهور می‌باشد، علیرغم این نظر وی که در روند کنشی که قابل تفسیر تفهیمی است، فقط کنش‌ها به عنوان عامل مد نظرند ... و به کارگیری مفاهیم بسیار مشابه جمعی و در واقع مفاهیم یکسان برای به دست آوردن اصطلاحات قابل فهم امری ضروری است، یادآور می‌شود: برای مقاصد جامعه‌شناسی چیزی به عنوان شخصیت جمعی "کنشگر" وجود ندارد، به عکس هنگامی که در چارچوب

جامعه‌شناسی اشاره‌ای به "دولت"، "ملت"، "شرکت سهامی"، "خانواده" یا یک "واحد نظامی" و یا یک ساخت مشابه می‌شود، آنچه مورد نظر است، فقط یک نوع خاص از تکوین کنش‌های اجتماعی واقعی یا ممکن افراد است (وبر، ۱۳۷۴، صص ۱۵-۱۴). هدف او این بود که غیرعقلانی و محاسبه‌ناپذیری کنش انسانی در تحلیل‌های جامعه‌شناسانه در نظر گرفته شوند (هوف، ۱۹۸۴، ص ۴۴).

گئورگ زیمل (۱۹۱۸ - ۱۸۵۸) نیز با تفکیک میان دو مفهوم از جامعه سعی در مقابله با فهم جامعه به مثابه یک کل که آن را به یک شیء تبدیل می‌کند، داشته است. این دو مفهوم عبارت‌اند از: اول، مفهوم وسیع‌تری که شامل مجموع همه افراد درگیر در روابط متقابل و همه منافی است که این افراد کنشگر را به هم می‌پیوندد. دوم، مفهوم محدودتر است که با جامعه یا جمع پیوسته‌ای مانند آنکه دارای روابط متقابل در درون خود بوده و قیدوبندهای اجتماع را به وجود می‌آورد، مشخص می‌شود. به عبارت دیگر، نظریه جامعه در معنی محدود آن با انتزاع از محتوای مادی - موضوع - ماهیت جامعه‌شناسی به دست می‌آید (فریزی و سه‌پر، ۱۹۸۶، صص ۵۸-۵۷).

انواع خالص^{۱۳} که به تمهید فضایی مناسب جهت دقت بیشتر صورت گرفته بود تا بر اساس آن واقعیات اجتماعی را به زبان بیاورد یا زبان آنها را قابل فهم سازد، مورد سوء فهم و سوء استفاده قرار گرفت.

جوزف لوپریاتو^{۱۴} توضیح می‌دهد که گرایشی ناخوشایند در علوم اجتماعی وجود دارد که بر طبق آن از انواع آرمانی نه به عنوان تدبیرهای اکتشافی بلکه به صورت نتایج اساسی استفاده می‌شود (لوپریاتو، ۱۳۷۳، ص ۱۳). نمونه دیگر مغفول ماندن نگرش ویلفردو پاره‌تو (۱۹۲۳ - ۱۸۴۸) به مفهوم "تعادل" است. وی در کنار تعادل ایستا - که زمان در آن نقشی ندارد و ارزش‌های متغیرهای عناصر سیستمی که "تعادل" بر پایه آنها قرار دارد، ثابت است - قائل به تعادل متحرک می‌باشد. یعنی نظام‌ها به تبعیت از پویش‌هایی که دائماً در حال تغییر ساختاری‌اند، اداره می‌شوند. در چنین نظام‌هایی، ارزش‌هایی که بر پارامترهای تعادلی نظام حاکم‌اند، احتمالاً پیوسته در حال تغییر می‌باشند. این‌گونه تعادل که ناشی از خصوصیت ماندگاری است، نوع اصلی‌ای است که مناسب نظام‌هایی تابع علوم اجتماعی می‌باشد (لوپریاتو، ۱۳۷۳، صص

با تأمل در موضع‌گیری‌ها و نظرات جامعه‌شناسانه کلاسیک، صرف‌نظر از اختلاف نظراتشان، این وجه مشترک قابل توجه است که رویه‌ای احتیاط‌آمیز در تشریح پدیده‌ها و مسائل اجتماعی اتخاذ نموده‌اند. به بیان دیگر، در تشریح روابط و مسائل خرد و کلان هیچ یک را به فراموشی نسپرده‌اند و این هشیاری را با استناد به ماهیت واقعیت‌های اجتماعی توجیه کرده‌اند. در نتیجه چنانچه به متن نظرات آنان مراجعه نماییم، نوعی پیوستگی اجتناب‌ناپذیر از انواع دوگانگی‌ها می‌یابیم. بدین ترتیب می‌توان با ریمون بودون موافق بود که گفته است: با مرور آثار جامعه‌شناسان کلاسیک متوجه می‌شویم که همه آنان فرد اجتماعی را به صورت کارگزاری صاحب اراده که برحسب موقعیتی که در آن قرار گرفته و از آزادی عمل نسبی برخوردار است، مطرح کرده‌اند. (بودون، ۱۳۷۰، صص ۲۵۸-۲۵۹).

بنابراین جامعه‌شناسان کلاسیک پدیده‌های اجتماعی را "پیچیده" و "مبهم" دانسته و با چنین درک و تصویری سعی در توضیح‌پذیر نمودن آنان داشتند. متأسفانه این روند با قوتی که محتاج آن بود، ادامه نیافت. به عنوان مثال کوشش وبر در پردازش

۱۳۳-۱۳۲). شایسته است نظام‌های مذکور بر اساس تعادل متحرک، درک و توضیح داده شوند.

بنابراین می‌توان گفت که نوعی سردرگمی ناشی از ساده انگاری در فرم پدیده‌ها و موضوعات اجتماعی به وجود آمده و ارتباط نظریه با واقعیت، صورتی غیر واقع‌بینانه یافته است. همچنین هرچند نظریات پوزیتیویستی به جهت بسته بودن و جبرگرایی‌شان مورد انتقاد قرار گرفته (همیلتون، ۱۹۸۳، ص ۷۵) و نظریات تفسیرگرا به جهت تمرکز بر معنا و فهم مسائل، و بی‌توجهی به واقعیات در قالب درک آماری و ریاضی، غیرکاربردی ارزیابی گردیده‌اند، اما هر دو دسته با پذیرش اصلاحاتی همچنان پابرجا مانده‌اند. به عبارت دیگر در تحلیل جامعه‌شناسانه نه "اندازه‌گیری" و نه "معنا" هیچ‌یک بر دیگری فائق نیامده و نظرات به سمت پذیرش نیازمندی به هر دو برای تحلیل جامعه‌شناسانه سوق یافته است.

امروزه جامعه‌شناسان ترجیح می‌دهند که بپذیرند هر یک از روندهای تحولی، مختصات دیالکتیکی دارد و ویژگی‌های متضادی را برمی‌انگیزد (گیدنز، ۱۳۷۷، ص ۲۴) و مرزهای واقعیت مبهم است

(کرایب، ۱۳۸۲، ص ۳۴). از برجسته‌ترین کوشش‌هایی که در این زمینه صورت پذیرفته، نظریه ساختاربندی^{۱۵} آنتونی گیدنز است. از نظر او راهی برای پل زدن میان شکاف موجود بین دیدگاه‌های "کنش" و "ساختی" این است که ما تشخیص دهیم که در فعالیت‌های هر روزمان، ساخت اجتماعی را به طور فعالانه می‌سازیم و بازسازی می‌کنیم (گیدنز، ۱۹۹۳، صص ۷۲۱ - ۷۲۰). در واقع او قائل به "رابطه" دو سوبه میان کنش و ساختار است و نه "تقابل"؛ رابطه‌ای که در نظر گرفتن نقش تعیین‌کنندگی برای هر یک، همراه‌کننده خواهد بود.

علیرغم کوشش‌هایی از این دست، به نظر می‌رسد ریشه تقابل مسئله اندازه‌گیری و معنا عمیق‌تر از آن است که بتوان بدین‌گونه موفق به تلفیق آنها گردید. در تحلیل کالوین لارسن، وجود نوعی حالت، اگر نه ضد نظریه‌گرایی اما غیر نظریه‌گرا در جامعه‌شناسی مشهود است. اساساً به علت وجود این تصور مطلق که تا زمان حل مسئله اندازه‌گیری (توانایی اندازه‌گیری و کمی کردن واقعیت‌های اجتماعی، تفسیر نظری در آینه همراه‌کننده‌تر و خیالی‌تر از تفسیر دقیق و

15. Structuration Theory

این زمینه، فاقد قابلیت یک نظریه جامعه‌شناختی هستند. به عنوان نمونه، جفری الکساندر بیان می‌دارد که نوکارکردگرایی به‌جای اینکه یک نظریه توسعه یافته باشد، یک گرایش است (ریترز، ۱۹۸۸، ص ۲۲۶).

همچنین کولین هی^{۱۶} که به نقد نظریه ساختاربندی گیدنز پرداخته، در انتها یادآور می‌شود که با وجود این، دستاویز گیدنز را نباید دست کم گرفت، اگرچه تلاش او جهت تقریر و ارائه دیدگاهی پیچیده درباره ارتباط درونی ساختار و کارگزار به‌طور کلی رضایت‌بخش نیست، اما تشخیص اهمیت محوری مسئله ساختار و کارگزار و لزوم فراتر رفتن از دوگانه‌نگاری بین این دو اصطلاح، نمایانگر یک توسعه نظری اساسی می‌باشد (هی، ۱۳۷۸، ص ۳۱۸).

بنابراین با ملاحظه تحولات جامعه‌شناسی می‌توان این ادعا را پذیرفت که تغییر نگرش و توسعه مفهومی و کارآیی نظری، کافی نبوده و نیست و نیازمند توجه به روش‌هایی هستیم که کاربرد نظریه را امکان‌پذیر و عملی سازد. از این روست که امروزه همان‌گونه که لارسن گفته است جامعه‌شناسی محض و کاربردی به جای

واقعی خواهد بود، نظریه‌سازی و آزمون آن محدود شده است (لارسن، ۱۳۷۷، ص ۲).

با این حال می‌توان نقطه شروع تازه را وجه اشتراک نگرش‌های متفاوت دانست. لارسن تصریح می‌کند که در چشم‌اندازهای فلسفی جامعه‌شناسی که اخیراً مطرح شده است، مضمونی مشترک وجود دارد که عبارت‌است از تلاش برای تحلیل رفتار انسانی براساس یک مبنای داوری که هم قلمروی عینی یا ساختی و هم قلمروی ذهنی یا فردی را در نظر می‌گیرد (لارسن، ۱۳۷۷، ص ۶۳).

به این ترتیب شاید در ابتدا به‌نظر برسد که می‌توان با توجه به تحولات جدید - که منجر به لحاظ نمودن پویایی‌ها و تلاش برای دستیابی به توانایی‌های فکری و عملی برای فهم و مهار آنها شده است - جامعه‌شناسی را از ناتوانی‌ای که بدان دچار شده، رهایی بخشید و این کوشش‌ها را مصداق اندیشه‌های نوین دانست که به‌زعم ریترز مادام که استمرار داشته باشند، جامعه‌شناسی آینده روشنی دارد (ریترز، ۱۳۷۴، ص ۳۰۱). اما مطالب فوق صرفاً در حد درکی نوین هستند و نه بیشتر. در واقع به علت محدودیت چارچوب‌های تحلیلی‌شان، علیرغم میل به انبساط و کسب توفیقاتی ناچیز در

کاوش اصول و قوانین کلی و دائمی، با اعتدال بیشتر، شناخت الگوها و جریان بخش‌های خاص درون جوامع معین و بین این جوامع را دنبال می‌کنند (لارسن، ۱۳۷۷، ص ۳۵).

روشن است که این انعطاف‌پذیری نیازمند مبانی فکری جدیدی می‌باشد. همچنان که در ابتدای مقاله گفته شد، به نظر می‌رسد تجدید نظر در چارچوب‌های تحلیلی مباحث اساسی جامعه‌شناسی می‌تواند راهگشا باشد و این بازنگری می‌تواند با بهره‌جویی از نظریه پردازی منطق فازی که هم به لحاظ نظری و هم از نظر روشی از قابلیت‌های مناسبی برای تحلیل پدیده‌های اجتماعی برخوردار است، صورت پذیرد. و به وظیفه مهم جامعه‌شناسی علم یعنی تجزیه و تحلیل منشأهای خاص پذیرش و مقاومت نسبت به انواع خاص نیازها و ایده‌های علمی و جامعه‌شناسی معرفت مشتمل بر بررسی ارتباط ایده‌های علمی با افراد، گروه‌ها و فرهنگ‌هایی که در تشکیلشان ایفای نقش می‌نمایند، می‌پردازند.

۲- نظریه پردازی در قلمروی تفکر و منطق فازی

تفکر فازی^{۱۷} و منطق فازی را به یک تعبیر می‌توان "بازآفرینی" اندیشه‌ورزی

خاصی دانست که قابلیت قابل توجهی در برقراری ارتباط با واقعیات طبیعی و انسانی داراست. فازی اندیشیدن هر چند شیوه‌ای بدیع است، اما تازه نبوده و جدید به نظر رسیدن آن به علت غلبه تفکر دوگانه انگارانه در اندیشه غربی و تسلط طولانی آن در دوره جدید و علوم پرورده این دوران است. از این رو می‌توان مقاومت‌ها و مخالفت‌های فراوانی را پیش روی آن حدس زد و دید. این مخالفت‌ها دامنه وسیعی دارند^(۳) و کلیه علوم جدید را شامل می‌شوند. با این حال علوم غیر انسانی بیشتر از علوم انسانی و اجتماعی موفق به بهره‌برداری از تفکر و منطق فازی شده‌اند. شکست مخالفت‌ها و بهره‌مندی از دستاوردها در این علوم چشمگیرند و این بدان معناست که جامعه‌شناسی همچنان در چمبره اعتماد به اعتبار فیزیک نیوتنی و علوم ریاضی گرفتار بوده و نتوانسته نگاهی را که مشتمل بر رابطه دو سویه میان ساختار و کارگزار باشد، تجربه نماید و بیازماید.

این وضعیت دقیقاً همان چیزی است که مایکل پیوزی به عنوان چالش یورگن هابرماس (۱۹۲۹) با اکثریت مخاطبان انگلیسی و آمریکایی ذکر کرده است. نگرشی که در قالب میراث فلسفی و فرهنگی خود از تجربه‌گرایی سنتی شکل گرفته و به‌طور

به آن نشان دهد». این رشته به ترکیبی از تخصص‌ها تجزیه شده است که هر کدام بی‌توجه به بقیه، راه خود را ادامه می‌دهد (برای مثال، مطالعات شهری، حقوق جنایی، جامعه‌شناسی محیط زیست، مطالعات فرهنگی و غیره).

در میان مباحثه‌های تک افتاده نظریه پردازان مشهور و اصلی جامعه‌شناسی، گرایش‌های غالب از این قرارند: الف) پیوندهای جامعه‌شناسی خرد و کلان (کلمن، ۱۹۹۴؛ ریتزر، ۱۹۹۰؛ شف، ۱۹۹۷)، ب) احیای نظریه عمومی (ترنز، ۱۹۹۰) و ج) پیوند اندیشه سیستم‌های اجتماعی با مدل‌ها روش‌های کمی امروزی (مارتینز، ۱۳۸۳، صص ۲۰۵-۲۰۴).

گفتنی است هر چند تلاش‌ها برای خروج از این‌گونه بن‌بست اندیشی‌ها و تفکرات قالبی مؤید آنها، مدت‌هاست که آغاز شده، اما ناتوانی نگرش‌های متأخر در جامعه‌شناسی مانند اتنومتولوژی از توصیف ساختارها و عدم موفقیت آن در تبیین نظم اجتماعی که طبعاً به موضوع تغییر اجتماعی نیز کشیده شده، و همچنین توجه به اینکه کوشش‌هایی چون نظریه ساختاربندی - که متأثر از روش‌شناسی مردم‌نگر می‌باشد - در حد کوششی نظری برای یادآوری نسبت

غریزی به هر نظریه بزرگ^{۱۸} و "مابعد الطبیعه" بدبین و محتاط است و تمایل دارد تا هر استنباط متقنی را در مورد جامعه و هر [نوع] جامعه‌شناسی را که سمت و سوی نظری دارد، حيله و مکر یا در بهترین حالت بذله‌گویی پیش‌پا افتاده‌ای بداند (پیوزی، ۱۳۷۹، ص ۱۱). پیوزی می‌افزاید که هابرماس بر آن است تا اینان را قانع کند که زمینه‌های استدلالی‌شان شکست خورده و چون جایگزین بهتری نیافته‌اند، با یک فردگرایی غیر عقلانی که ریشه همه مشکلات ماست، تنها مانده‌اند (پیوزی، ۱۳۷۹، ص ۱۲). جامعه‌شناسی علاوه بر در افتادن بر آشوبی نظری که مناقشات فلسفه علم آن را موجب شده‌اند، به سرعت در حال تفکیک شدن و تخصصی شدن است، تا جایی که ابروپنگ هوروویتز، جامعه‌شناس مشهور آمریکایی، در ماتم «متلاشی شدن جامعه‌شناسی» فرو رفته است. جامعه‌شناسی از نظر هوروویتز، «...چنان در دام زد و بندهای سیاست پشتیبانی از قدرت حاکم و ایدئولوژی خود بر حق‌بینی فرو افتاده است که ابداً از شرایط جدید علمی و همچنین از محیطی اجتماعی که خود را در آن می‌یابد، واقف نیست و بدتر از آن اینکه، قادر نیست هیچ واکنشی نسبت

18. Grand Theory

"رابطه‌ای دوسویه" و نه "تقابلی" میان "ساختار" و "کارگزار" بوده‌اند، بدین معناست که می‌بایستی منظر و روش جدیدی - که نه الزاماً جایگزین نگرش‌ها و روش‌های پیشین، بلکه به مثابه مکملی راهنما و تصحیح‌کننده مورد استفاده قرار گیرد. به نظر می‌رسد که وقت آن رسیده تا ناتوانی‌های نظریه‌های موجود پذیرفته شوند و راه‌های جدید نظیر تفکر و منطق فازی مورد امتحان و آزمون قرار گیرند.

۳- چیستی بنیان‌های نظری منطق فازی

اصل فازی بیان می‌دارد که همه چیز نسبی است.^(۴) صرف‌نظر از میزان دقت شما در مشاهده چیزهای مختلف، بعضی چیزها فازی نیستند. این چیزها بیشتر از دنیای ریاضیات می‌آیند.^(۵) در اینجا می‌توان گفت انسان در طراحی خود، یا خدا در جریان خلقت، مقوله فازی بودن را به کار نبرده است. ما قبول می‌کنیم که دو به علاوه دو، مساوی چهار می‌باشد و این موضوع صد در صد درست است، اما هنگامی که از دنیای مصنوعی ریاضیات خارج می‌شویم، حالت فازی ظهور کرده، بر همه چیز غلبه می‌کند. حالت فازی تمام مرزها و محدوده‌ها را تار و مبهم می‌کند، به گونه‌ای که گویی کلمات ما

جهان را با کاردی کند به قطعاتی تقسیم کرده است. حالت فازی صورتی رسمی در علوم دارد که عبارت است از: حالت چند ارزشی.

مخالف حالت فازی، حالت دو ارزشی است که در آن برای هر سؤالی دو پاسخ می‌تواند وجود داشته باشد: درست یا نادرست، یک یا صفر. فازی بودن به معنای چند ارزشی بودن است. این بدان معناست که در پاسخ به هر سؤال سه انتخاب یا بیشتر وجود دارد، و شاید طیف نامحدودی از انتخاب‌ها به جای فقط دو انتخاب نهایی وجود داشته باشند (کاسکو، ۱۳۸۰، صص ۴۲-۴۱). منطق کلاسیک (دو ارزشی) با گزاره‌هایی که یا درست یا غلط هستند، سروکار دارد. در منطق چند ارزشی که تعمیم یافته منطق کلاسیک است، گزاره‌ها دارای بیش از دو ارزش درستی هستند. منطق فازی بسط منطق چند ارزشی به صورت ترکیب مجموعه‌های فازی و رابطه‌های فازی به عنوان ابزارهایی، درون سیستم منطق چند ارزشی است.

منطق فازی یک متدولوژی برای مواجه شدن با متغیرهای زبانی فراهم می‌سازد و تعدیل‌گرایی (قید) مثل خیلی و نسبتاً و نه و ... را معرفی می‌کند. منطق فازی استدلال

- مسائلی که بر اثر تحرکات اجتماعی بحرانی نادیده گرفته شده‌اند؛

- و آنچه دوره‌ای پدیده‌های قابل مشاهده اجتماعی، مخفی باقی می‌مانند.

منطق فازی در بررسی موضوعات اجتماعی وسیعی، توانایی و کاربرد دارد، از آن جمله‌اند:

- برخورد با قضاوت‌ها و اظهارنظرهای کیفی مبهم، بدون قطعیت و بلا تکلیف؛

- تمرکز بر جنبه‌های متناقض و معماگونه در موقعیت‌های تصمیم‌گیری؛

- توجه به حاشیه‌های هر فضای تصمیم‌گیری.

منطق فازی، بدیلی را برای درک عدم قطعیت ارائه می‌دهد. از طریق این درک جدید می‌توان به روش‌ها و استراتژی خلاقیتی برای کار یا عدم قطعیت دست یافت که در اغلب مواقع مشخصه نظام‌های اجتماعی‌اند (دیمتروف، ۱۳۸۳، صص ۳۵-۳۴). این مهم از طریق روش‌های مخصوص صورت می‌گیرد که در این منطق وجود دارد. در منطق فازی روش‌های مختلفی برای فازی‌زدایی^{۱۹} وجود دارد که درک ریاضی‌گونه از واقعیات را با عمل مبتنی بر آن پیوند می‌زند؛ به گونه‌ای که خاکستری بودن واقعیات در نظر گرفته

عقل سلیم را به کمک گزاره‌های نادقیق و مبهم که با زبان طبیعی مواجه هستند، تسهیل می‌بخشد و به‌عنوان پایه‌ای برای تحلیل‌های تصمیم‌گیری و اقدامات کنترلی به کار می‌رود (بوجادزیف، ۱۳۸۱، ص ۳۹). بنابراین می‌توان گفت فازی‌اندیشی به جهت پذیرش ضمیمه‌ای "ابهام" و "عدم قطعیت" در جهان پیرامون کمک می‌کند تا ما رابطه سهل‌تر و واقع‌بینانه‌تری با مسائل داشته باشیم؛ رابطه‌ای که برای "شناخت"، بسیار ضروری می‌باشد.

۴- نظریه منطق فازی و جامعه‌شناسی

این نظریه تحت عنوان مجموعه‌های فازی در سال ۱۹۶۵ از سوی دکتر لطفعلی عسگرزاده معروف به دکترزاده (۱۹۲۱) مطرح گردید. به‌کارگیری منطق فازی در علوم اجتماعی برای نخستین بار در اوایل دهه ۷۰ در مسئله انتخاب اجتماعی و خود سازماندهی مورد استفاده قرار گرفت (Dimitrov, 1970). به‌کارگیری منطق فازی در نظام‌های اجتماعی برای بررسی مسائل زیر امکانات تازه‌ای را پدید می‌آورد:

- تناقضات و ناهماهنگی‌های مستقر در موقعیت‌های اجتماعی؛

شوند. با این حال پروفیسور لطفی زاده اذعان داشته که این مسئله برای من تا حدی رازآمیز است که چرا تا به امروز تنها تعداد بسیاری کمی از دانشمندان علوم اجتماعی بر مفید فایده بودن منطق فازی واقف شده‌اند (مصاحبه با لطفی‌زاده، ۱۳۸۳، ص ۲۳).

برای غلبه بر چنین انفعالی در کنار لزوم مقابله با ضعف شجاعت در مواجهه و بهره‌گیری از این تفکر و منطق به همراه سایر شیوه‌ها و اندیشه‌های به کار گرفته شده در جامعه‌شناسی، می‌توان زمینه‌های اندیشه‌ورزی فازی در مشرق زمین و فلسفه اسلامی^(۶) را به عنوان بسترهای مناسب و موجود برای اندیشه‌ورزی جامعه‌شناسی در این کشورها یادآور شد. در واقع علاوه بر دستاوردهای عامی که این تفکر می‌تواند برای رشته جامعه‌شناسی به صورت عام داشته باشد، کشورهای مشرق زمین می‌توانند با بهره‌گیری از آن جامعه‌شناسی با مختصات فکری خود را تدوین نمایند و به کار گیرند.

فرجام

نظریه در جامعه‌شناسی از مواجهه "هدفمند" و مبتنی بر "روش" یا مسئله پدید می‌آید و مسئله از پیدایی تغییر حاصل می‌شود، لذا نظریه با دگرگونی همراه است.

در فرایند تغییر، جامعه‌شناسی از ابتدای پیدایی، برای اثبات وجود علمی خود کوشیده است و نتیجه این کوشش‌ها امروزه در دو حوزه نظری جامعه‌شناسی خرد و جامعه‌شناسی کلان قابل مشاهده می‌باشد. نکته مهم در این میان، پرسش از چگونگی موجودیت جامعه به نحوی است که دوام می‌یابد و طی آن فرد در جامعه و نظم با تغییر، کنار آمده و همراه می‌شود. بنابراین، مسئله در قالب چگونگی عملکرد کارگزار و ساختار و توان نقش‌آفرینی و سهم هر یک از آنها مطرح گردیده است. برخی نظریات بر فاعلیت و قدرت اراده من کارگزار تأکید فراوان نموده‌اند و در مقابل بعضی نظریات از توانمندی ناپیدا و نامحسوس و اما مؤثر و ماندگار ساختارها و نهادها و اجبارهای پیشین سخن به میان آورده‌اند که رفتارها و عادت‌ها و هنجارها را شکل و سامان بخشیده و نتایج را از پیش رقم زده‌اند. در این میان، درک پیچیدگی^{۲۰} موضوعات جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسان را به بازاندیشی پایه‌های فکری و روش خویش و تمایل به فرایند نظام‌سازی درحوزه نظریه‌پردازی فرا می‌خواند. از این رو نقطه‌های آغاز تفکر جامعه‌شناسی در دوره جدید یعنی

20. Complexity

بدانیم، تفکر فازی می‌آموزد که این‌گونه طرح مسئله نمودن اشتباه است، زیرا انطباقی با واقعیت بیرونی ندارد. در مقابل می‌بایستی ضمن پذیرش تأثیرگذاری هر دو عامل در تحولات جوامع، میزان مهم هر یک را در هر مقطع زمانی روشن نمود. در واقع هم ساختار و هم کارگزار، نقش آفرین هستند و چگونگی و حدود آن بستگی به عنصر زمان دارد. این تغییر با استفاده از منطق فازی و ریاضیاتی که در آن به کار گرفته می‌شود، قابل اندازه‌گیری و محاسبه است، در حالی که شیوه‌های رایج شناخته شده برای اندازه‌گیری، چنین قابلیتی ندارند. در اینجا مسئله اندازه‌گیری فدای معنا نمی‌شود. می‌توان با بهره‌گیری از منطق فازی این مهم را به انجام رساند. این‌گونه به نظر می‌رسد که چنانچه علمای علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی اعتنای بیشتری به این روش و نظر داشته باشند و اصولاً تمایل به نظریه‌پردازی را توسعه دهند، جامعه‌شناسی از آینده مطمئن‌تری برخوردار خواهد شد.

پانوشتها

۱. به گفته رندال کالینز (Randall Collins) سیری که در جامعه‌شناسی امروز سازماندهی می‌شود، برای جامعه‌شناسان مشکل است تا در زمینه جامعه‌شناسی

اندیشه‌ورزی به منظور فهم مسیرها و شیوه‌هایی نوین از تحولات اجتماعی که کلاسیک‌ها عاجز از پیمودن آن می‌باشند، جامعه‌شناسان جدید برای راهنمایی فهم حال از مسائل اجتماعی و حرکت به سمت آینده این نکته مهم را گوشزد می‌کنند که نشاط مستمر در مواجهه آنها با مسائل نقطه تحولات در عرصه مطالعات اجتماعی محسوب شده است. از این رو علی‌رغم متأثر بودن از پیش‌فرض‌های متقن انگاشته شده در هر دوره فکری، ضعف نظری، ابهام و دشواری فهم موضوعات و مسائل جامعه‌شناسی را جدی گرفته و بنابراین تا آنجا که توانسته‌اند از تأکید بیش از اندازه بر چگونگی ترکیب‌های دوگانه نظیر کارگزار ساختار پرهیز نموده‌اند.

روند تباهی‌ساز تخصص‌گرایی در جامعه‌شناسی از یکسو و پیچیدگی‌های واقعیت‌های اجتماعی نظریه‌گریزی آنها از سوی دیگر، پایداری جامعه‌شناسی را منوط و مشروط به جستجوی شیوه‌های جدید اندیشه‌ورزی و ارتقای توان نظریه‌پردازی دانسته است.

از جمله راه‌های طی شده اما ناتمام، بهره‌گیری از تفکر و منطق فازی می‌باشد. اگر مسئله را گزینش میان ساختار و کارگزار

- تاریخی تخصص پیدا کنند (ارمکی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۰). اشتراک میان این دو نظریه (سیستم‌ها و فازی) در این در حالی است که به نظر برخی جامعه‌شناسان، جامعه، تاریخ است زیرا دائماً در حال حرکت تاریخی است، خود را دگرگون می‌کند و پیوسته در حال دگرگون ساختن خود، اعضایش، محیطش و سایر جوامعی است که با آنها در ارتباط است. جامعه بدون وقفه نیروهایی برونی یا درونی که ماهیت، جهت و سرنوشت آن را تغییر می‌دهد، ایجاد کرده و پذیرای آنها شده و یا آنها را تحمل می‌کند. (روشه، ۱۳۷۰، ص ۵).
۲. مانند نظریه تحرک اجتماعی (social mobility)، نظریه نقش، نظریه صور نرم‌های اجتماعی. جهت کسب اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به: (ارمکی، ۱۳۸۱، صص ۶۷-۶۶).
۳. بیان و هشدار بارت کاسکو در این زمینه بسیار رساست: برای نشان دادن نقش دیدگاه جهانی فازی در ساختار فکری و جسمی شما باید در این فضا زندگی و با خطراتش مبارزه کرده باشید. باید به بزرگان علم به دیده شک نگرسته، خود را برای آتش خشم آنها مهیا کرده باشید (کاسکو، ۱۳۸۰، ص ۲۰). به عنوان نمونه پروفیسور ویلیام کاهان از دانشگاه کالیفرنیا گفته بود: منطق فازی کوکابین علم است. (کاسکو، ۱۳۸۰، ص ۲۱). در علوم اجتماعی نیز با تسامح - آنچه این تسامح را جایز می‌سازد، وجود
- اشتراک میان این دو نظریه (سیستم‌ها و فازی) در نگرش غیر خطی آنان به موضوعات می‌باشد - می‌توان به نظریه سیستم‌های نیکلاس دومان اشاره کرد. این نظریه که به عنوان نظریه‌ای غیر خطی تلاش قابل ملاحظه‌ای برای تفکیک امور به خرج می‌دهد، و در نتیجه به لحاظ ساختاری بسیار غنی است، مکرراً با این اتهام روبه‌رو شده است که این نظریه محافظه‌کار یا تأییدکننده و غیر انتقادی است، در حالی که سبک اندیشه و تفکر نظریه سیستم‌ها در کل - برای مثال، نحوه برخورد آن با امور عادی به منزله امور نامحتمل، جستجوی دائمی آن برای معادل‌های کارکردی، و تأکید آن بر عدم قطعیت روش‌های علمی - به سختی ممکن است اتهام محافظه‌کار را تأیید و توجیه کند (مولر، ۱۳۷۹، ص ۱۴).
۴. ذکر این نکته ضروری است که این بیان به معنای نفی «مطلق» در مفهوم ضروری آن برای فهم نمی‌باشد و ناظر بر دشواری واقعیت بیرونی و درک آن است.
۵. به همین دلیل بود که اینشتین گفته بود: آنجا که قوانین ریاضی به واقعیات مربوط می‌شوند، حتمی نیستند و آنجا که حتمی‌اند، نمی‌توانند به واقعیت اشاره داشته باشند. (کاسکو، ۱۳۸۰، ص ۲۱)
۶. برای مثال، تمامی اموری که در فلسفه اسلامی به کمک بحث "حیثیات" و اهل شده‌اند، متعلق به نظام

جامعه‌شناسی)، ترجمه دکتر تقی آزاد ارمکی. تهران: نشر سیمرخ، چاپ اول.

۱۰. کاسکو، بارت، (۱۳۸۰)، **تفکر فازی**، ترجمه علی غفاری، علیرضا پورممتاز، عادل منصور پور، جمشید مقیمی، تهران: دانشگاه خواجه نصیرالدین طوسی، چاپ دوم.

۱۱. کرایب، یان، (۱۳۸۲)، **نظریه اجتماعی کلاسیک**، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران: آگاه، چاپ اول.

۱۲. کوزر، لیویس، (۱۳۷۳)، "کاربردهای نظریه کلاسیک در جامعه‌شناسی"، ترجمه دکتر غلامعباس توسلی، **آینده بنیانگذاران جامعه‌شناسی (مجموعه مقالات)**، تهران: نشر قومس، چاپ اول.

۱۳. گیدنز، آنتونی، (۱۳۷۷)، **پیامدهای مدرنیته**، ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر مرکز چاپ اول.

۱۴. لارسن، کالوین، جی. (۱۳۷۷)، **نظریه‌های جامعه‌شناسی محض و کاربردی**، ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل، تهران: انتشارات سمت، چاپ اول.

۱۵. لازارسفلد، پل، (۱۳۷۰)، **بینش‌ها و گرایش‌های عمده در جامعه‌شناسی معاصر**، ترجمه دکتر غلامعباس توسلی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ اول.

۱۶. لوپریاتو، جوزف، (۱۳۷۳)، "ویلفرد وپاره‌تو: دیدگاه زیست‌شناسی اجتماعی، نظام و انقلاب"، ترجمه دکتر غلامعباس توسلی، **آینده بنیانگذاران جامعه‌شناسی (مجموعه مقالات)**، تهران: نشر قومس، چاپ اول.

۱۷. مارکس، کارل، (۱۳۷۹)، **هیجدهم برومر لئونی بناپارت**، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز، چاپ سوم.

۱۸. مولر، هارو، (۱۳۷۹)، "نظریه سیستم‌های لومان به مثابه نظریه‌ای در باب مدرنیته". ترجمه مراد فرهادپور، **فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی ارغنون**، شماره ۱۷، زمستان.

۱۹. وبر، ماکس، (۱۳۷۴)، **اقتصاد و جامعه**، ترجمه دکتر عباس منوچهری، دکتر مهرداد ترابی، دکتر مصطفی عمادزاده، تهران: انتشارات مولی، چاپ اول.

فکری فازی هستند..... همچنین مفاهیم تشکیک در فلسفه اسلامی (مانند وجود و نور) به کمک منطق فازی نیز بیان می‌شوند. (انواری، ۱۳۸۳، صص ۱۹۱ - ۱۹۰)

منابع فارسی

۱. آزاد ارمکی، تقی، (۱۳۸۱)، **نظریه‌های جامعه‌شناسی**، تهران: سروش (انتشارات صداوسیما)، چاپ دوم.

۲. اسکیدمور، ویلیام، (۱۳۷۲)، **تفکر نظری در جامعه‌شناسی**، ترجمه علی محمد حاضری، تهران: نشر سفیر چاپ اول.

۳. انواری، سعید، (۱۳۸۳)، "تفکر فازی و کاربرد آن در فلسفه". **فصلنامه تخصصی موسسه تحقیقاتی علوم اسلامی و انسانی**، دانشگاه تبریز (علامه) دوره جدید سال اول، شماره‌های ۳ و ۴، پاییز و زمستان.

۴. بوجادزیف، جرج، ماریا بوجادزیف، (۱۳۸۱)، **منطق فازی و کاربردهای آن در مدیریت**، ترجمه سید محمد حسینی، تهران: انتشارات ایشیق، چاپ اول.

۵. بودون، ریمون، (۱۳۷۰)، **منطق اجتماعی** (روش تحلیل مسائل اجتماعی)، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: انتشارات جاویدان، چاپ سوم.

۶. پیوزی، مایکل، (۱۳۷۹)، **بیورگن هابرماس**، ترجمه احمد تدین، تهران: هرمس، چاپ اول.

۷. دورکیم، امیل، (۱۳۷۳)، **قواعد روش جامعه‌شناسی**، ترجمه علی محمد کاردان. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم.

۸. روشه، گی، (۱۳۷۰)، **تغییرات اجتماعی**، ترجمه دکتر منصور وثوقی، تهران: نشر نی، چاپ سوم.

۹. ریتزرز، جرج، (۱۳۷۴)، **بنیانهای جامعه‌شناسی (خاستگاه‌های ایده‌های اساسی در**

۲۰. هی، کولین، (۱۳۷۸)، "ساختار و کارگزار. ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، *روش و نظریه در علوم سیاسی (مجموعه مقالات)*، دیوید مارش و جری استوکر. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.

منابع لاتین

21. Crothers Charles & Robert K.merton. (1987), *key Sociologist*, Tavistock Publications, London and NewYork.
22. Eisenstadt, SN and H.J.Helle, (1985), Macro Sociological Theory, *Perspectives on Sociological Theory*, Volume 1, Sage Publications Inc.